

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و دوم
مهر ۱۴۰۰ شماره ۲۵۹

شکست راهبردی امپریالیسم غرب در افغانستان

در کشور همجوار ما افغانستان تحولات عظیمی در شرف وقوع است. این تحولات برای ما ایرانی‌ها از این جهت نیز اهمیت دارد که با منافع ملی کشور ما ارتباط پیدا می‌کند و ما نمی‌توانیم نسبت به جهت این تحولات بی‌تفاوت باقی بمانیم. از نظر حزب ما شکست آمریکا در افغانستان یک شکست ساده و تاکتیکی نیست، بلکه یک شکست مهلک، استراتژیک و ماندگار است. زیرا:

یکم، هدف حمله نظامی آمریکا و هم‌پیمانانش آنطور که به دروغ ادعا می‌شد، مبارزه علیه «تروریسم»، برای احقاق حقوق دمکراتیک زنان، آزادی و دمکراسی نبود و نمی‌توانست باشد. زیرا آمریکا خود بزرگترین تروریست جهان و ناقض حقوق بشر، آزادی و دموکراسی بوده و می‌باشد. هدف استراتژیک امپریالیسم آمریکا رقابت با روسیه، انتقال لوله‌های گاز از آسیای میانه از مسیر افغانستان به دریای عمان و به اروپا و دوم ایجاد و استقرار پایگاه نظامی قدرتمند در پشت مرزهای ایران، روسیه و چین بود که هر دو هدف به شکست انجامید. از قرارداد پایگاه نظامی ۹۰ ساله افغانستان با آمریکا کوچک‌ترین سخنی در بین نیست. رئیس جمهور آمریکا آقای جو بایدن اعتراف کرد که هدف ایالات متحده از رفتن به افغانستان برای «ملت‌سازی» و ایجاد «یک دموکراسی واحد» نبوده است، بلکه به گفته وی: «ماموریت ما در افغانستان جلوگیری از هرگونه حمله از این کشور به ایالات متحده بود و اکنون تهدیدهای تروریستی علیه ایالات متحده کاهش یافته است». این اعتراف جدید که تنها بر منافع آمریکا تکیه می‌کرد، آبروی هم‌پیمانان آمریکا را - یعنی ۴۰ کشور اشغالگر و سرکوبگر - که اشغال افغانستان و جنایاتشان در این کشور را با فعالیت برای «تحقق حقوق بشر و به ویژه تحقق حقوق زنان» توجیه می‌کردند برباد داد و آنها را نیز در مقابل ملت‌هایشان که به آنها مرتب دروغ تحویل می‌دادند، بی‌حیثیت نمود.

دوم، در افغانستان قوی‌ترین قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان شکست استراتژیک خورده و فرار کرده است. فرار آمریکا را نمی‌شود با فرار آنها در ویتنام... ادامه در صفحه ۲

کودتا و اشغال افغانستان به دست سوسیال امپریالیسم شوروی، دام خودساخته‌ای برای امپریالیسم آمریکا

نگاهی به سیر رویدادهای افغانستان به دست عمال شوروی و بر خلاف مصالح کشور افغانستان؛ برای خلق‌های منطقه بسیار آموزنده است. تجاوز و اشغال افغانستان توسط شوروی، روزیونیست‌ها را در جهان و به ویژه در ایران چه در آن زمان و چه در شرایط شکست و فرار مفتضحانه آمریکا از افغانستان، در وضعیت بدی قرار داده است. آنها ناچارند بر تجاوز و اشغال و فرار آمریکا چشم ببندند و آن را مسکوت بگذارند، زیرا پای ارباب سابق آنها نیز به میان می‌آید. سرپای نشریات روزیونیستی فقط حمله به ماهیت ارتجاعی طالبان و حمایت شرمگینانه از امپریالیسم متجاوز و اشغالگر آمریکاست. به سابقه امر رجوع کنیم.

شوروی‌ها نخست در افغانستان به دست عمال خویش در ارتش، دولت محمد داودخان (۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸) را به عنوان کاتالیزاتور برای کسب آتی تمامی قدرت بر سر کار آوردند. محمد داود خان به عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان، نظام پادشاهی آن کشور به رهبری محمدظاهرشاه پسرعمویش را سرنگون کرد و به انجام اصلاحاتی در درون افغانستان در زمینه ارضی اقدام نمود. وی سیاستی ترقیخواهانه داشت و مدعی شد که از این به بعد در افغانستان عدالت حکمفرماست. داودخان به افزایش حقوق زنان توجه کرد و نهضت زنان در افغانستان را تقویت نمود. وی با دو برنامه پنجساله و تأسیس کارخانه‌های بزرگ در زمان فعالیت‌های سیاسی‌اش در دولت، به بهبود وضع افغانستان موفق شد. بعد از کودتا حتی برخی از کادرهای «حزب پرچم» را در موسسات دولتی به استخدام گرفت. داود خان به شدت ضداسلامیست‌ها بود و با آنها با حمایت «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به سختی مبارزه نموده و درافتاد و روشی مستبدانه در پیش گرفت، به طوریکه پاره‌ای از آنان به پاکستان فرار کردند. اقدامات ضد مذهبی، اصلاحگرانه و مستقلانه محمد داودخان خشم روحانیت مرتجع، مالکان ارضی، امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیسم شوروی را برضد خود برانگیخت.

در زمان داودخان دانشگاه‌های افغانستان پر جوش و خروش بودند. مارکسیست - لنینیست‌ها در سایه «شعله جاوید» مبارزه می‌کردند و روزیونیست‌ها «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را که جنبه قومی پشتونی داشت فعال ساخته بودند. «حزب پرچم» که آنهم روزیونیستی ولی با ترکیب تاجیکی بود گروه دیگری را تشکیل می‌داد که مدتی با روزیونیست‌های «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بیعت کردند. روزیونیست‌ها در شرایط دموکراتیکی که در افغانستان وجود داشت، قادر شدند به مجلس راه پیدا کنند. این شرکت در مجلس تنها حاکی از نفوذ نسبی آنها در پایتخت کابل بود. کابل در آن زمان تنها ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشت که حاکی از ضعف نفوذ روزیونیست‌ها در خارج مرزهای کابل و در سرتاسر افغانستان یعنی در روستاها بود که در جنبه سنت‌های دینی و عشیرتی، طایفگی اسیر بودند و منبع تغذیه جریان‌های مرتجع اسلامی محسوب می‌شدند. در آن زمان بیش از ۳/۴ خاک افغانستان را روستاها تشکیل داده و اکثریت عظیم ۱۳/۵ میلیون مردم در روستاها زندگی می‌کردند. روزیونیست‌ها تلاش داشتند با اشاره به انتخاب نمایندگانشان در مجلس افغانستان و بزرگنمایی نیروی خود مدعی شوند که کودتای استعماری آنها به علت دارا بودن «پایگاه توده‌ای» حقانیت داشته است. این ادعا حرف پوچی بیش تر نبود. ماهیت طبقاتی این حزب نه کارگری بود و نه دهقانی، بلکه از دل جامعه‌ی روشنفکری کابل، از میان بروکراسی دولتی، خرده‌بورژوازی فقیر و حتی میانه شهری به وجود آمده بود، نفوذ آنها بیشتر محدود به شهر و به ویژه پایتخت بود و نه در روستاها که بیش از ۹۵ درصد مردم افغانستان در آنها زندگی کردند. آن هم در جامعه‌ای که فقط ۲ درصد جمعیت روستایی‌اش سواد خواندن و نوشتن داشت. طبقه کارگر افغانستان نیروی ناچیزی را در این کشور تشکیل می‌داد تا بتواند دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. در کنار فعالیت «چپروانه» روزیونیست‌ها که مستقیماً به دین حمله کرده و خداناباوری را تحت عنوان ماتریالیسم حتی در نمایشات اعتراضی خویش تبلیغ می‌نمودند، مقاومت‌های اسلامی از طرف دانشجویان دانشگاه کابل نیز سر بلند کرد. گلبیدین حکمت‌یار یکی از رهبران جنبانکار اسلامی بعدی افغانستان؛ رهبر دانشجویان مسلمان افغانی بود که در دانشگاه کابل علم مبارزه علیه کمونیسم را برافراشت. در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ دولت داودخان که زیر بار دیکته لئونید برژنف در سفرش به شوروی نرفته بود، با کودتای روسی سرنگون شد.

در چنین وضعیتی در افغانستان نورمحمد تره‌کی رهبر «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» با کودتای افسران افغانی تعلیم یافته در شوروی که در زیر نفوذ حفیظ‌الله امین، رئیس جمهوری بعدی افغانستان بودند به قدرت رسید. تره‌کی برای تحکیم پایه‌های قدرت خود فوراً به سرکوب داخلی متوسل شد، داودخان و همه خانواده وی را که تسلیم مطامع شوروی‌ها نشده بودند، قتل عام کرد و با جریان‌های اسلامی که مخالف نظر وی بودند به شدت درگیر شد و به قلع و قمع و کشتار آنها پرداخت. وی مارکسیست - لنینیست‌ها را به زندان افکند و در زیر شکنجه به قتل رسانید. این زمان دوران سیاه قتل عام‌هاست، حجاب زنان ممنوع اعلام شد و «پوشش اجباری» و نه داولطلبانه حاکم گردید، نماز خواندن در مجامع عمومی قذغن شد، در مساجد بسته شد، داشتن ریش جرم محسوب می‌شد. فراموش نکنیم که داشتن حجاب در دوران داودخان اجباری نبود. روزیونیست‌ها بی‌حجابی «مترقی» را اجباری کردند. این اقدامات به ظاهر «مترقی» موجی از خشم در افغانستان برانگیخت. در سال ۱۹۷۹ اسلامیست‌ها در افغانستان به رهبری گلبیدین حکمتیار به نمایشات اعتراضی دست زدند. آنها علاوه بر پخش شبنامه‌ها، موفق به سازمان دادن تظاهرات مردم شهر کابل در اسفندماه ۱۳۵۸ و متعاقب آن اعتراضات دانشجویان دانشگاه و مدارس پسران و دختران کابل شدند.

تره‌کی فرمان قتل عام داد و برای سر گلبیدین حکمتیار جایزه تعیین کرد. شعار این تظاهرات مرگ بر تره‌کی بود. به این ترتیب کشتی حکومت کودتائی تره‌کی بر دریای از خون، نفرت، وابستگی به بیگانه و خشم مردم افغانستان به راه افتاد. روزیونیست‌ها برای کتمان خیانت‌های خود در افغانستان تمایل دارند که به حمایت پاکستان، سازمانهای جاسوسی و امنیتی آمریکا، پاکستان، انگلستان و نفوذ جهادیست‌های عرب به افغانستان در حمایت از مجاهدین اشاره کنند. نطق مشاور امنیتی ریگان آقای برژنفسکی و مارگارت تاچر نخست وزیر بریتانیا و صحنه ملاقات‌های رهبران عمامه به سر مجاهدین و رونالد ریگان را در همه جا برای توجیه اسارت مردم افغانستان... ادامه در صفحه ۳

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

شکست راهبردی... دنباله از صفحه ۱

مقایسه کرد، زیرا این فرار به مراتب مفتضحانه‌تر از فرار آنها در سایگون بوده و آبرویی برای آمریکا در جهان باقی نگذاشته است. امپریالیسم آمریکا آن چنان مانند «اشرف غنی» فرار کرده که نه تنها دمیانی‌های خود را برنداشته، بلکه اتباع آمریکایی را نیز نتوانسته با خود ببرد، زیرا این فرار غیرمترقبه، بدون سازماندهی و با سراسیمگی و وحشت همراه بوده و تنها بر اساس فرضیه‌ای بنا شده بود که گویا حکومت دست‌نشانده آنها در کابل برای تأسیس یک حکومت انتقالی و مصالحه با طالبان چند صباحی مقاومت کرده و سپس این آرزو را متحقق می‌کند. اپوزیسیون خودفروخته و آمریکائی - ایرانی با هیچ مانور، دروغ و جعل واقعیات موفق نخواهد بود و شد که از کاهش سقوط اخلاقی و ضد بشری اربابش بکاهد. دولت آمریکا بر اساس قانون اساسی خود در درجه نخست باید امنیت و جان شهروندان خود را تضمین و تأمین کند وگرنه دولت نیست. آمریکا در این امر به قعر بدنامی سقوط کرده است. آنها با سراسیمگی بعد از فرار مجدداً به بمباران مردم افغانستان پرداختند و تا شش هزار سرباز فراری را از پایگاه‌شان در کشور قطر مجدداً به فرودگاه کابل آورده تا اتباع و نوکران خویش را از افغانستان خارج کنند و صریحاً نیز ابراز کرده‌اند که تنها تا زمانی باقی می‌مانند که اتباع آمریکائی را خارج کنند و به زبان عامیانه «گور پدر ساینر».

آمریکا حتی وقت نداشته متحدین خویش را نیز از این فرار ناگهانی خویش مطلع کند و تنها گلیم خودش را از آب بیرون کشیده است به طوریکه بسیاری از اتباع و نوکران امپریالیست‌های ناتو و متحدان غیر ناتوئی‌اش نظیر استرالیا - که به جنایات سربازانش در افغانستان اعتراف کرده است - همه در افغانستان «گیر» افتاده‌اند. این اقدام آمریکا به یک بحران عظیم در درون آمریکا میان هیأت حاکمه این کشور و میان آمریکا و اروپا و پیمان ناتو روبرو شده است. پیمان ناتو در آستانه فروپاشی است، زیرا بنیان وجود آن متزلزل شده است. برای ساختمان ناتو فرار آمریکا و ناتو از افغانستان مانند زلزله‌ای عمل کرده است که این بنا را تخریب کرده و معلوم نیست مرمت آن در آینده اساساً مقدور باشد. ممالک ناتو فهمیدند که به روی آمریکا به عنوان دوست و متحد پایدار و رهبر قابل اعتماد، در شرایط بحرانی نمی‌توانند حساب باز کنند و باید سرنوشت خویش را خودشان در دست بگیرند. در حالی که «دراگی» (Dragi) نخست وزیر ایتالیا برای پاسخ به بحران خواهان تشکیل فوری نشست ممالک متعلق به گروه ۲۰ شده است، «اشتولتنبرگ» (Jens Stoltenberg) دبیرکل ناتو خواهان فراخوانی فوری کنفرانس فوق‌العاده ناتو گشته است.

سوم، در ممالک ناتو زلزله سیاسی تمام بنیاد آنها را متزلزل کرده است. جان اتباع و همدستان آنها که آنها را به کشتن می‌دهند، زیرا اکنون به مقاصد شوم خود نایل آمده‌اند در خطر است. همه آنها برای کتمان اطاعت کورکورانه خود از ارباب، یک زبان، آمریکا را مقصر این وضعیت اسفناک می‌دانند و این در حالی است که آمریکا رسماً اعلام کرده است که در تجاوز و اشغال به افغانستان تنها منافع ملی خویش مد نظر بوده و چون ادامه اشغال این کشور منافع ملی آنها را تأمین نمی‌کند از آن کشور عقب نشسته است. روزی نیست

که رسانه‌های گروهی غرب از این شکست سخن نگویند و آن را بزرگترین شکست غرب در تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم ندانند. و این سخنان کاملاً درست و منطبق بر حقیقت است. مسئولان نظامی ناتو با قیافه‌های دردناک اعلام کردند که آمریکا حتی نتوانسته صنایع مدرن خود را که به درد ارتش افغانستان نمی‌خورد و برای آنها اساساً به علت فقدان نیروی کارشناس ورزیده و آموزش دیده قابل استفاده نیستند از افغانستان خارج کند. تعداد کثیری هواپیماهای درجه اول با کیفیت مدرن، تعداد بسیاری بال‌گردهای جنگی آمریکا و بسیاری پهپادهای این کشور که حتی فرماندهی هدایت آن در خارج از افغانستان بوده است در درون این کشور باقی مانده و به دست طالبان افتاده است. این وضعیت یعنی تمام آخرین سطح فن‌آوری مدرن غرب به دست آمریکا و در واقع به دست شرق افتاده و از این بعد ارزش جنگی نداشته و خسارت هنگفتی به نظام تدافعی و تعرضی ناتو وارد می‌سازد.

چهارم، این واقعیت را باید پذیرفت که طالبان توانست با جنگی نامتقارن و دراز مدت به اشغال نیروهای امپریالیستی آمریکا و ناتو که از سال ۲۰۰۱ به این کشور به بهانه «مبارزه با تروریسم» تجاوز کرده و این کشور را در زیر سلطه نظامی خود قرار دادند، خاتمه دهد. افغانستان از این به بعد کشوری اشغالی و مستعمره نیست و بر بنا بر همان سنت مبارزاتی مردم افغانستان، گور امپریالیسم غرب را در کنار گور استعمارگران انگلیسی و مزدوران سوسیال امپریالیسم متجاوز و اشغالگر روس کند و به رهایی عمده از جنگ امپریالیسم آمریکا موفق شد. این واقعیت غیرقابل انکار را با هیچ هوجبازی و غوغای یاران غرب در میان ایرانیان معلوم‌الحال نمی‌توان کتمان کرد. اگر آنها صدها نمایشات اعتراضی به استناد دوران کابوس طالبان در بیست سال پیش به راه اندازند، بازهم نمی‌توانند سکوتشان را در مورد اشغال افغانستان، فرار آمریکا از این کشور و شکست دروغ‌های آنها در افغانستان را توجیه کرده و تحت‌الشعاع فریادهای ضدطالبانی خود قرار دهند. عمر این نمایشات و تاکتیک‌های سیاسی کوتاه است و روسیاهی آن به ذغال‌های ایرانی همدست تحریم، تجاوز و اشغال آمریکا هم در کابل و هم در تهران خواهد ماند.

پنجم، آیا تنها تکیه به دوران دهشت حکمرانی طالبان در طی ۵ سالی که افغانستان و به ویژه بخش جنوبی و پشتو زبان آن را در کنترل خود داشت، برای نفی رویداد بزرگی که امروز صورت گرفته است، برای پرهیز از یک تحلیل مارکسیستی و علمی کافی است؟ مسلماً چنین نیست. برای تحلیل وضعیت کنونی افغانستان باید با دیدی همه‌جانبه با چشم‌اندازی گسترده با حرکت از کل و نگرشی جهانی بدون تعصب، کینه‌توزی، غرض‌ورزی و افسانه‌سرائی به این تحولات نظر افکند. باید جنگل را دید و نه درخت را. دید جامع و مطابق با واقعیت باید بر اساس مشاهده، تجربه، مقایسه، تعمیم منطقی، تدوین و تنظیم فاکت‌ها، محاسبه جمع‌بندی و واقع‌بینی باشد و نه بر اساس تخیلات، آرزوهای باطنی، ذهنی‌گری و دست‌کاری در فاکت‌ها و حقایقی که چون روز روشن در مقابل دیگه داوری ما قرار گرفته‌اند. چسبیدن به رویدادهای مجزا، پراکنده، غیرمهم، مبهم

و تبلیغاتی راه‌گشای هیچ مشکلی در شرایط کنونی نیست. دیالکتیک می‌آموزد امری که اکنون واقعی است ممکن است در اثر سازوکار رویدادها، تغییر تضادها و جهات مبارزه آنها، در زمان دیگری واقعیت نداشته باشد. این آن امری است که باید ملاک ارزیابی و واقع‌بینی ما قرار گیرد. پاره‌ای از نیروهای انقلابی ایران و افرادی که ریگ در کفششان نیست و نمی‌توان آنها را منتسب به خودفروشی و همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم نمود، استدلال‌شان به واقعیت‌های کهنه‌شده متکی می‌باشد و به این جهت بیان حقیقت کنونی نمی‌باشد.

حزب کار ایران (توفان) تنها شکل جدی سیاسی ایران است که تجاوز امپریالیسم تروریست آمریکا به افغانستان را محکوم کرد، اشغال این سرزمین را جنایت علیه بشریت دانست و همواره خواهان خروج بی قید و شرط امپریالیسم ناتو از افغانستان بود. حزب ما در مقابل خلق افغانستان و نیروهای ملی این کشور سربلند است و امروز صحت سیاست انقلابی خویش را مجدداً به گوش مردم ایران می‌رساند. حزب ما با تجاوز و اشغال ایران نیز مخالف بوده و هست. در مقابل این نظر ما تمام اپوزیسیون فاسد، منحرف و بخشا خودفروخته و اسرائیلی ایران از تجاوز به افغانستان حمایت کرده آن را متمدنانه و مدرن شمرند و امروز شرم ندارند از اینکه حاضر نیستند از مردم افغانستان تقاضای پوزش کنند. این اپوزیسیون خودفروخته ایرانی همدست امپریالیسم و صهیونیسم در ایران و افغانستان است و به خرابکاری خود برای تظہیر امپریالیسم آمریکا ادامه می‌دهد. آنها با تجاوز و اشغال ایران توسط آمریکا نیز موافقت و با مقایسه حکومت جمهوری سرمایه‌داری اسلامی در ایران با طالبان در کابل به دروغ‌گی آمریکا رفته‌اند تا چاره‌ای برای آنها بیاندیشد و به ایران نیز حمله کند. آنها ناراحت‌اند که چرا آمریکا خاک افغانستان را با سرشکستگی ترک کرده است.

ششم، شکست آمریکا و غرب در افغانستان یک شکست راهبردی است که دارای ابعاد گسترده و تاریخی خواهد بود. این شکست مفتضحانه و فاحش در زمان و شرایطی صورت می‌گیرد که سوسیال امپریالیسم نواخته چین به تهاجم گسترده اقتصادی و سیاسی در منطقه و جهان دست زده و سنگ‌های امپریالیست‌های غربی را یک به یک از دست آنها بدون جنگ و تعرض نظامی در شرایط زمانی و مکانی کنونی خارج کرده و تصرف می‌کند. به ویژه حضور چین و همکاری آنها با روسیه معادلات سیاسی و نظامی جهان را برهم زده و دیگر نمی‌شود در تحلیل مسایل جهان این مولفه‌های مهم سیاسی را نادیده گرفت. تناسب قوای بین‌المللی در شرف تغییر است و افول امپریالیسم زورگو و غارتگر جهان یعنی امپریالیسم آمریکا آغاز شده است. شکست امپریالیسم آمریکا و نتایج این شکست را در منطقه و افغانستان باید در پرتو این بُردارهای تعیین‌کننده مورد بررسی قرار داد. این نهر عمیق، آرام و وسیع آب است که جهت حرکت سیاسی جهان را تعیین می‌کند و نه جویبارهای متفرقه، ناچیز، پریهای و پرتلاطم. همه این جویبارها سرانجام به رودخانه اصلی سرازیر خواهند شد و راهی دریا می‌گردند. برای ارزیابی علمی باید مسایل را در این متن در نظر گرفت و در پرتو این تحولات مورد سنجش قرار داد. باید کل را دید، توفان را دید و نه نسیم را:

.... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به دست مردم ایران

شکست راهبردی...دنباله از صفحه ۲

« فرار آمریکا از افغانستان به همه دشمنان بشریت آموخت که نمی‌شود به کشورها تجاوز کرد، آنها را برای همیشه اشغال نمود. روزی می‌رسد که آنها در قبال مبارزه مردم باید با سرافکنندگی خاک این سرزمین‌ها را ترک کنند.

« فرار و شکست فاحش آمریکا نشان داد که تا به چه حد اتحاد آنها گسستگی و شکستی بوده و تا چه حد این نظریه بزرگ که «امپریالیسم ببر کاغذی است» از صحت عمیق برخوردار است.

« فرار آمریکا از افغانستان تمام طرح‌های جرج بوش را برای ایجاد نظم‌نویں در خاورمیانه و تجزیه سوریه، عراق، ترکیه، ایران، افغانستان، پاکستان، عربستان و... را برهم زد:

« فرار آمریکا از افغانستان طرح بزرگ آنها با یاری اسرائیل برای تجاوز به ایران را بر هم زد و این روز عزای ایرانیان جاسوس و خودفروخته‌ایست که می‌خواستند در جبهه سوم در پا رکابی امپریالیسم آمریکا به ایران حمله کنند. این روز روز عزای فرقه رجوی، سلطنت‌طلبان، و پاره‌ای سازمان سیاست «چپ» اسرائیلی است.

« فرار آمریکا از افغانستان جبهه ارتجاع محلی از جمله عربستان سعودی، امارات متحده عربی، بحرین، اسرائیل را برهم زد و باید منتظر تحولات جدید در این کشورها بود

« فرار آمریکا پاکستان را به چین و ایران نزدیک کرد.

« فرار آمریکا در افغانستان به ایجاد یک خلاء سیاسی منجر شد که این خلاء را در درجه نخست ممالک چین، روسیه، ایران و پاکستان و آنهم به نفع سیاست «سازمان همکاری‌های شانگهای» پر خواهند کرد. نفوذ چین در افغانستان با سرمایه‌گذاری‌های کلان برای دستیابی به ذخایر گران‌بها و دست‌نخورده افغانستان افزایش می‌یابد و یکی از سنگ‌هایی که آمریکا بر سر راه ساختمان جاده ابریشم کشیده بود مرتفع می‌گردد.

« فرار آمریکا از نفوذ عربستان سعودی و تخریب‌هایش در افغانستان کاست.

« فرار آمریکا کشور بزرگ هندوستان را به تعمق و تعمق می‌دارد که بر روی وعده‌های آمریکا حساب باز نکند و اختلافاتش را با چین و پاکستان به طور مسالمت‌آمیز در کادر وضعیت کنونی جهان مورد تجدید نظر قرار دهد.

« فرار مفتضحانه آمریکا از افغانستان به نفع منافع ملی ایران نیز هست زیرا خطر تجاوز نظامی آمریکا از جبهه شرق به ایران را کاهش می‌دهد و زمینه حسن‌همجواری با کشور هم فرهنگ ایران و تحکیم دوستی تاریخی بین دو ملت را افزایش می‌دهد. البته امپریالیسم آمریکا تلاش خواهد کرد که در این منطقه با صدور داعش، وهابیت‌ها، سلفیت‌ها و جهادیت‌ها به اخلال دست بزند و مانع شود که افغانستان روی خوش و آسایش به خود ببیند و امنیت در این کشور برقرار گردد. آمریکا مخالف امنیت در افغانستان است زیرا ایجاد آشوب، دسیسه، تفرقه و تحریک اقوام و ادیان در افغانستان برضد یکدیگر سیاستی

است که تنها امپریالیسم آمریکا و اسرائیل از آن سود خواهند برد. تشنج در افغانستان یعنی ایجاد ناآرامی در مرزهای چین، ایران، ممالک آسیای میانه و روسیه، ایران و پاکستان. این تشنج در خدمت مقابله با کشیدن جاده ابریشم از درون خاک افغانستان و ایران است. مصالح ایران حکم می‌کند که مردم ما این شکست مفتضحانه امپریالیسم در منطقه را که به تضعیف این بزرگترین تروریست دولتی جهان منجر خواهد گشت، بدیده مثبت بنگرند، بر دوستی با مردم افغانستان و پاکستان تکیه کنند، مناسبات اقتصادی و تجاری با افغانستان برقرار کرده تحریم امپریالیسم آمریکا را درهم شکنند.

در مقابل این تحلیل علمی و واقعیات انکار ناپذیر متاسفانه هنوز هستند کسانی که از نگرانی که نسبت به دوران تاریک و دهشتناک اقتدار طالبان دارند برخی با صمیمیت انقلابی و برخی به خودفروشی به دشمنان خلق‌های منطقه چشمان خود را بر واقعیات انکار ناپذیر بسته‌اند و همه این تحولات را جنگ زرگری و توطئه امپریالیسم آمریکا ارزیابی می‌کنند. تمام فرار آمریکا، بی‌آبرویی آنان، اظهار تاسف، پوزش و بیانات خفت‌آور سران درجه یک دولتمردان اروپا و غرب، موفقیت سیاست چین، روسیه، ایران و... در افغانستان را همه و همه را صحنه‌سازی جامی‌زند تا بر تناقضات تفکر خود گرد درماني مسکن بپاشند. از قدیم گفته‌اند کسی که خود را به خواب زده است نمی‌شود بیدارش کرد.

کودتا و اشغال...دنباله از صفحه ۱

توسط روس‌ها پخش می‌کردند تا موجب کتمان این حقیقت شوند که این مجاهدین مذهبی و مرتجع به علت شرایط عینی و تاریخی جامعه افغانستان در این کشور پایگاه توده‌ای داشتند و به همین علت هم در مقابل ۱۰۰ هزار سرباز اشغالگر روس مقاومت نمودند. این خصوصیتی بود که روزیونیست‌های افغانی نداشتند و متکی به قدرت خارجی بودند و هستند.

تره‌کی بدون توجه به عقب‌ماندگی جامعه سنتی اسلامی و پدرشاهی افغانستان با ساختاری قبیله‌محور، عشیرتی و ایلی، دست به اصلاحات خونینی زد که به طغیان برضد بی‌خدایان منجر شد. پیدایش جریان‌های متشکل مجاهدین و توسل آن‌ها به اسلحه برای مقاومت در برابر کودتای مسکو و اشغال کشورشان از همین جا سرچشمه می‌گرفت. افسانه مسکو و روزیونیست‌ها برای توجیه اشغال امپریالیستی افغانستان که گوئی مشی تروریست مسلمان بدون پایگاه اجتماعی برای مبارزه با ترقیات نوع روسی از طرف ممالک امپریالیستی و سازمان‌های جاسوسی ساخته شده‌اند، پیش‌وی ارزش نداشته و منطبق بر واقعیت نبوده و نیست. آنگاه سیل پناهندگان افغانی که به میلیون‌ها نفر می‌رسیدند و همه مخالف شوروی اشغالگر بودند به خارج افغانستان آغاز شد و میلیون‌ها افغانی راهی پاکستان و ایران شدند. مردم کشور ما بعد از انقلاب ۱۳۵۷ با سیل هجوم این پناهندگان روبرو بودند که مورد تحقیر و دشنام روزیونیست‌های حزب توده ایران و تمام زیرمجموعه‌های آنها در ایران بودند. تاریخ جهان چنین موج گسترده از پناهنده را که به دو

کشور سرازیر شدند، در عرض چنین مدت کوتاهی تا آن دوران بیاد نمی‌آورد. کار مبارزه با اسلام، مجاهدین و مردم مذهبی افغانستان و استقرار ترور، خفقان و مخالفت مردمی به جایی رسید که مقامات شوروی ناراضی خود را از گسترش مقاومت و سخت‌گیری‌های دولت تره‌کی به حفیظ‌الله امین در زمان اقامتش در مسکو ابراز داشتند و از وضعیت نابسامان افغانستان و مقاومت نیروهای اسلامی مرتجع که در میان مردم پایگاه اجتماعی داشتند به شکایت پرداختند. این ناراضی‌های روس‌ها به گوش تره‌کی نیز رسید و اختلافات در درون «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» را افزایش داد و «رفیق» آقای تره‌کی یعنی حفیظ‌الله امین؛ یعنی یکی دیگر از رهبران حزب مشترکشان سرانجام همراه با یارانش، نورمحمد تره‌کی را بیرحمانه در «خدمت به سوسیالیسم» با قراردادن بالش بر دهانش در محل اقامتش مشتعنه‌انه خفه کرد و «انقلاب» را به دستور لئونید برژنف نجات داد. در تاریخ مهر ۱۳۵۸ رادیو کابل، خبر مرگ تره‌کی را اینگونه اعلام کرد: «نورمحمد تره‌کی رئیس شورای انقلابی، در اثر مریضی شدیدی که از چندی به این طرف عاید حالش بود، صبح دیروز وفات یافت و جنازه مرحوم دیروز در مقبره فامیلی اش به خاک سپرده شد». می‌بینید که روزیونیست‌ها فقط با دروغ و عوامفریبی زندگی می‌کنند. آقای حفیظ‌الله امین در شهریور ۱۳۵۸ پس از کشتن نورمحمد تره‌کی، دبیرکل «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، ریاست شورای انقلاب و مقام نخست‌وزیری را در اختیار می‌گیرد و به مدت ۱۰۰ روز بر مسند قدرت تکیه می‌زند. وی برای فریب مردم تمامی شکست‌های اقتصادی، برنامه‌ریزی‌های نادرست، سرکوب‌ها و ستم‌های گذشته را بر دوش تره‌کی انداخت و یک فهرست ۱۲ هزار نفری از نام مفقودشدگان را منتشر کرد و ادعا نمود که همه آنها توسط تره‌کی کشته شده‌اند. امین موزیانه برای بدست آوردن اعتماد مردم، شعار قانونیت، مصونیت و عدالت را سرلوحه کار خود قرار داد و گفت: «خلق زحمتکش ما با خشتی ساختن هر توطئه امپریالیسم و سرکوب نمودن هر تجاوز دشمنان انقلاب و از بین بردن هر عنصر منافی تکامل مطلوب انقلاب، به پیش می‌روند». لیکن این سخنان که گویا امین یک «عنصر منافی تکامل انقلاب» را سر به نیست کرده است، برای مردم از طرف رژیم که به مردم تکیه نداشت و با زور زندان، شکنجه و اعدام بر سر کار بود، علیرغم تبلیغات سرسام‌آور شوروی‌ها و نوکران سرسپرده آنها نظیر حزب توده ایران در جهان بی‌فایده بود و تأثیری در میان مردم نداشت. در اینجا به سندی اشاره می‌کنیم از آقای «ولیاخفسکی» که در کتابش «توفان در افغانستان» نوشته است: «پس از کودتای دولتی و به قدرت رسیدن امین، خشونت و دهشت در کشور به اوج خود رسید. امین با دادن شعارهای ناسیونالیستی، پرگویی‌های بیهوده و سخنرانی‌های پوچ و میان تهی، کار را به برپایی یک رژیم خود کامه و دیکتاتور کشاند.»

امین که همه میراث دوران تره‌کی را به دوش می‌کشید و با مشکلات اقتصادی، فرهنگی و مخالفت توده مردم و پیدایش جریان‌های اسلامی مرتجع روبرو شده بود، تصمیم گرفت به پاکستان نزدیک شود.

وی در نامه‌ای به ژنرال ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان بر بهبود روابط بین دو کشور تأکید کرد. حتی مخالفان وی مدعی شدند، امین ضمن تماس با سازمان «اسپا» با گلبیدین حکمتیار ادامه در صفحه ۴

امپریالیسم آمریکا تروریست، متجاوز، تشنج‌آفرین، ناقض حقوق اساسی انسان‌ها و دشمن شماره یک بشریت است.

کودتا و اشغال... دنباله از صفحه ۳

نیز تماس گرفته و پیشنهاد یک حکومت انتلافی را که حکمتیار نقش دوم را در آن داشته باشد با وی در میان گذاشته است و گلبدين حکمتیار نیز این پیشنهاد را پذیرفته است. هر چند که حکمتیار چنین ارتباطی را با امین انکار کرد. همین شایعات و یا واقعیات منجر به آن شدند که روس‌ها با تبلیغات گسترده توسط رسانه‌های خویش و از جمله عمال بومی‌شان در ایران یعنی حزب توده ایران اعلام نمایند که حفیظ‌الله امین جاسوس سازمان «سیا» بوده است و نقشه قتل وی را کشیدند. به این ترتیب امین و شماری از اعضای کابینه‌اش در اقامت گاهش در تپه تاج‌بیگ توسط مامور کا. گک. ب. که آشپز روسی‌اش بود، مسموم شدند. حفیظ‌الله امین که هنوز نمرده بود در یک اقدام نظامی به سرکردگی افسر شوروی، «سیمونف» با رگبار مسلسل در پیش چشم اعضای خانواده خود به قتل رسید. سایر اعضای خانواده امین که زنده مانده بودند به زندان پلچرخي انتقال داده می‌شوند. خبر کشتن امین توسط خانواده‌اش بعداً تأیید گردید و شرح واقعه منتشر شد. روس‌ها به راحتی همه نوکرهای خویش را سر به نیست می‌کنند، نوکرهایی که تا دیروز همه «قهرمانان» مطلوب انقلابی به حساب می‌آمدند. هنوز هم گوش به فرمانان مسکو، از این گماشته‌های بی‌آبرو حمایت می‌کنند.

رهبران شوروی در روزهای آخر حکومت امین به این نتیجه رسیده بودند که با ننگه‌داشتن امین در قدرت، خیزش مردم، ایستادگی‌ها و اعتراضات مردم و سوء استفاده آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی را نمی‌توانند مهار کنند و ترس داشتند که در اثر این فشارهای خارجی، با ورود جهادپرستان به درون افغانستان به یاری سازماندهی «سیا» و سازمان امنیت پاکستان و نیز نزدیکی امین به آمریکا و پاکستان تمام افغانستان را از دست بدهند. به این جهت امین را کشتند و ببرک کارمل را که تاجیکی معتدل‌تر بود و رهبر «حزب پرچم» محسوب می‌شد که قبلاً مغضوب واقع شده و به عنوان سفیر در چکسلواکی به سر می‌برد بر سر کار آوردند. مطبوعات شوروی در آن زمان مدعی شدند که به درخواست دولت افغانستان به افغانستان لشکر کشیده‌اند ولی واقعیت آن بود که در آن موقع حفیظ‌الله امین در گور گمنامی آرامیده بود و ببرک کارمل که تنها سفیر افغانستان بود با هواپیمای روسی از طریق شوروی به کابل پرواز می‌کرد. در واقع دولت رسمی‌ای در افغانستان وجود نداشت تا روس‌ها را برای اشغال دعوت کند. خود ببرک کارمل که دست‌نشانده محض بود با هواپیمای نظامی رسمی اشغالگران به افغانستان وارد شد. این افسانه را تنها روس‌ها برای اشغال افغانستان آفریده بودند. در دی ماه سال ۱۳۵۸ هواپیماهای شوروی یکی پس از دیگری در فرودگاه‌های نظامی افغانستان به زمین نشستند. در همان شب صدای ببرک کارمل از رادیو کابل پخش شد که خبر سرنگونی دولت امین را داد. ببرک کارمل با ظنن غرور آمیزی خبر «سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی امین، این جاسوس سفاک امپریالیسم و دیکتاتور جبار و عوام فریب» را به مردم افغانستان تبریک گفت. این دومین بار بود که عمال امپریالیسم در دولت افغانستان به قتل می‌رسیدند.

به این ترتیب دفتر زندگی یک جاسوس دیگر شوروی بسته شد.

کارمل هدف حکومت خویش را «فاج از دست آوردهای بزرگ انقلاب کبیر و پرچمال ثور» نامید. وی فرمان آزادی کادرهای حزب پرچم را که در زندان بودند صادر کرد. تعدادی از فعالان و اعضای رهبری جناح خلق در حزب زندانی گردیدند و چند روز بعد ۶۰۰۰ زندانیان سیاسی، به استثنای ۸۰ نفر، آزاد شدند. او یک روز را برای کشته شدگان؛ عزای عمومی اعلان کرد. حکومت کارمل اعلام کرد مظالم تقریباً دو سال گذشته را «باند امین» انجام داده و به وی مربوط نیست و مزه داد که دیگر مردم روی ستمگری را نخواهند دید. وی برای تظاهر به نزدیکی با مردم به اسلام روی آورد و «پیروی قاطعانه از دین مبین اسلام» را اعلام کرد و خود وی و اعضای و رهبران حزب برای ادای نماز راهی مساجد شدند تا با این تظاهر به اسلام خواهی مردم را به مسلمان بودن خود قانع کنند. وی همچنین زمین‌های تقسیم‌شده میان کشاورزان و افراد بی‌زمین را پس گرفت به صاحبان آنها واگذار کرد و دیدگاه حزب را در باره مذهب، جامعه و سیاست نیز معتدل کرد، در حالی که با ورود ارتش روس به داخل افغانستان و حضور آنها به منزله عساکر بیگانه و بی‌خدا بر سر هر کوی و برزن، خشم مردم افغانستان را بیشتر برانگیخت و آنها را بیش‌تر به دامن جریان‌های ارتجاعی اسلامی سوق داد.

ببرک کارمل ناچار شد به خواست مردم افغانستان تمکین کند. وی پرچم ملی سه رنگ سنتی سرخ، سیاه و سبز افغانستان را که مورد احترام مردم بود، مجدداً با سرشکستگی به جای «پرچم سرخ» دولت دست‌نشانده خود به رسمیت شناخت، به مشارکت اقوام در سطوح مختلف نظام و احترام به آئین‌های مذهبی آنها دست زد. کارمل برای نخستین بار یک فرد شیعه و هزاره را به نخست‌وزیری کشور برگزید و به انحصار قوم پشتون در دولت پایان داد.

علیرغم اینکه رژیم کارمل مدعی شد که «مجازات مخالف کرامت انسانی، شکنجه و تعذیب مجاز نیست». اما عملاً در رژیم کارمل مانند دوره پیشین شکنجه، اعتراف‌گیری اجباری همراه با آزار و اذیت گوناگون و نقض آشکار حقوق بشر، به دار آویختن و تیرباران مخالفین وجود داشت. در این دوران فروپاشی تعلیمات ابتدایی اجباری به ویژه در مناطق روستایی که زیر نفوذ قدرت مرکزی نبود، افزایش یافت. در دوران ببرک کارمل همه مشکلات گذشته که در افغانستان بود بر جای خویش باقی ماند و افزون بر آن مسئله مشکلاتی بود که با تجاوز نیروی خارجی و اشغال افغانستان توسط ارتش روسیه پدید آمده بود. ببرک کارمل برای نجات خود حتی به ایران نزدیک شد و نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی ارسال کرد و وی را برادر بزرگوار خود خواند و سلام گرم خود و ملت افغانستان را برای وی ارسال کرد. دولت ایران به نامه این گماشته روس در افغانستان پاسخی نداد. روس‌ها در بن‌بست گیر کرده بودند و با تسلیحاتی که آمریکائی‌ها برای مجاهدین می‌فرستادند که اتفاقاً زمینه حمایت مردمی را بر خلاف دروغ‌های روس‌ها در افغانستان داشتند، راهی برای صد هزار نظامی اشغالگر روسی باقی نماند تا با سرافکنده‌گی خاک افغانستان را مانند آمریکا در امروز ترک کنند. با روی کار آمدن میخائیل گورباچف به عنوان رئیس‌جمهوری شوروی و نزدیکی وی به آمریکا، سیاست‌های ارباب در مورد افغانستان تغییر کرد و مقدمات کنار زدن ببرک

کارمل که دست‌نشانده مسکو بود آغاز شد. البته روزیونیست‌های حزب توده ایران آقای گورباچف را «کمونیست بزرگ» می‌دانستند و از تصمیماتش به دفاع برخاستند. حال ببرک کارمل باید جای خویش را به نوکر جدیدتری می‌داد تا به سازش‌های عمیق‌تری دست بزند و بر بحران افغانستان غلبه کند. در تاریخ ۴ مه ۱۹۸۶ ببرک کارمل از مقام منشی عمومی کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» کنار گذاشته شد و محمد نجیب‌الله جانشین او گردید و بعد از آن در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۸۶ مقام ببرک کارمل را به عنوان رئیس‌جمهور اختیار نمود. کارمل نیز به مسکو رفت تا رضایت اسلامپرستان‌ها فراهم شود. جای مهره‌ها به ترتیب عوض شد. نجیب‌الله خان بر سر کار آمد ولی قادر نبود کوچک‌ترین اقدامی در جهت منافع مردم افغانستان و استقلال این کشور به عمل آورد و حتی روس‌ها حاضر نشدند به وی مانند ببرک کارمل که در غربت مُرد، پناهندگی داده و جانش را در افغانستان نجات دهند. وی به دست اسلامپرستان‌ها در افغانستان به دار آویخته شد. و امروز مردم افغانستان از این عوامل شوروی به نیکی یاد نمی‌کنند. مردم افغانستان اشغال روسیه را سرآغاز همه مصائب خویش می‌دانند. البته تبلیغات عمال روسیه و فریب‌خوردگان این مجموعه برای تیرنه گذشته خودشان ادامه دارد که در تاریخ افغانستان راه به جایی نخواهد برد. آنها همیشه نسبت به سنت‌ها، فرهنگ و تاریخ افغانستان بیگانه بودند و امروز نیز در کنار فراریان آمریکائی قرار گرفته‌اند، زیرا بیش‌تر با آنها احساس «برادری» دارند تا خلق افغانستان. آنها نمی‌توانند بپذیرند که قدرت طالبان عقب‌مانده و بایئوتولوژی ارتجاعی در افغانستان، سرآغاز افشاء پوچی تمام تئوری‌های روزیونیستی آنهاست. تئوری تضاد اساسی میان «اسلام سیاسی» و میلیتاریسم آمریکا که به ابزار توجیه تجاوز و اشغال بدل شده است، دیگر پشیزی خریدار ندارد.

امریکا در پی ... دنباله از صفحه ۸

ابزار استفاده کند. آنها خارجیان را برای اجرای سیاست‌های نظامی خود استخدام می‌کنند. ستون‌های ارتش آنها ارتش مزدوران است که از جیبوتی، سودان، مصر، پاکستان، سومالی و... با دستمزدهای کلان به خدمت می‌گیرند. این گاو شیرده رایگان که به وی رنگ «مدرنیته»، «اصلاحات»، «تحولات بشردوستانه» و... می‌زنند، قبله‌گاه به طور عمده امپریالیسم غرب است. تلاش‌های روسیه و چین برای نزدیکی با عربستان سعودی هنوز از این ابعاد گسترده‌ی سرسام‌آور برخوردار نیست.

روزنامه گاردین در تاریخ ۲۰۱۶/۰۶/۱۳ به نقش بریتانیا در حمایت از عربستان سعودی در جنگ یمن انتقاد نمود. این نشریه نوشت که از سال ۲۰۱۰ مبلغ ۷ میلیارد پوند به عربستان تسلیحات فروخته شده است

گاردین ادامه می‌دهد اگر سازمان ملل متحد نام عربستان سعودی را از «صورت فهرست ننگ» حذف نمی‌کرد این کشور باید با تحریم واردات تسلیحات حساب می‌کرد که به اقتصاد تسلیحاتی بریتانیا و آمریکا خسارت وارد می‌آورد.

در تاریخ ۲۰۱۸/۰۴/۰۶ خبرگزاری‌های (ان.اس.سی. (NSC)، (رویترز)، (Rtr)، ادامه در صفحه ۵

با تسلط رویونیسم در حزب طبقه کارگر، ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند

آمریکا در پی ... دنباله از صفحه ۴

«آسوشیتد پرس» (AP)، خبرگزاری فرانسه «فرانس پرس» (AFP) و خبرگزاری آلمان «دوچه پرسه آگنتور» (DPA) اعلام کردند که آمریکا در نظر دارد ۱۰۰ میلیارد دلار تسلیحات به عربستان سعودی بفروشد. رئیس جمهور آمریکا در توئیتر خودش در آن تاریخ نوشت که اعتماد بزرگی به سلطان سلمان و محمد بن سلمان دارد: «آنها دقیقاً می‌دانند که چکار می‌کنند. اهمیت عربستان سعودی برای آقای ترامپ زمانی معلوم شد که در ماه مه سال ۲۰۱۷ در نخستین سفر خارجی‌اش به عربستان سعودی خبر داد که قصد دارد ۱۱۰ میلیارد دلار تسلیحات نظامی به عربستان سعودی بفروشد. رسانده وی اظهار داشت: «عربستان سعودی کشور ثروتمندی است و امیدوارم آنها یک بخش از این ثروت را با خرید بهترین تجهیزات نظامی برای ایجاد اشتغال به آمریکا بدهند».

در فوریه ۲۰۲۱، ۹۹ سازمان حقوق بشری در اعتراض به نقض حقوق بشر و جنایات جنگی و کشتار مردم غیرنظامی و کودکان یمنی خواستار توقف فروش سلاح به عربستان و امارات شدند. آتش به قدری شور است که دبیرکل سازمان ملل متحد - که با احتیاط نامی از آمریکا نمی‌برد از فاجعه بشری در یمن سخن می‌راند. فشار افکار عمومی که به صداقت اخبار رسانه‌های سانسور شده غرب تردید دارند به قدری افزایش یافته است که سران این کشورها را مجبور کرده است به اقدامات نمایشی بپردازند. تصاویر گرسنگی، و کودکان استخوانی یمن در شبکه مجازی در همه جا دیده می‌شود و حتی سانسور فیسبوک که گویا این تصاویر زجر آور است مانع از آن نشده است که مردم به حقایق پی‌ببرند. انتشار این تصاویر برای امپریالیست‌ها که معجزان باز می‌شود زجرآور است. آمریکا اعلام کرده است که از ارسال تسلیحات به عربستان فعلاً خودداری می‌کند و تمایل دارد که در منطقه جنوب عربستان صلحی میان «حوثی‌ها» و عربستان سعودی برقرار شود. پیش‌تر فعالان حقوق بشری اعلام کرده بودند که انگلیس پس از لغو منع صادرات سلاح به عربستان مجوز فروش بالغ بر ۱.۴ میلیارد پوند تسلیحات را به عربستان سعودی صادر کرده است که می‌تواند در جنگ یمن مورد استفاده قرار گیرد. عربستان سعودی نه تنها دومین مشتری صنایع تسلیحاتی فرانسه به شمار می‌آید بلکه حتی بخش مهمی هزینه خرید هواپیماهای رافائل و ناوهای میسترال از این کشور را تامین کرده است.

تبلیغات غرب در تجاوز به یمن در خدمت نسل کشی بود

رسانه‌های گروهی غرب در تمام دوران قتل عام مردم یمن به توجیه جنایات عربستان سعودی مشغول بودند و با کشاندن پای نامرئی ایران به یمن - بدون ارائه سندی - چنین تفسیر می‌کردند که تجاوز به یمن از جانب عربستان سعودی برای ممانعت از نفوذ ایران بوده و قابل قبول است. آنها جنگ یمن را جنگ نیابتی جلوه می‌دادند که به دست ایران صورت یافته است. از همان بدو امر روشن بود که رسانه‌های دروغ‌پراکنی غربی در پی یافتن توجیهی برای اهداف تبهکارانه عربستان سعودی بوده و می‌خواستند سیاست دول خویش را در داشتن رابطه دوستانه با عربستان سعودی توجیه کرده و زمینه مساعد افکار عمومی برای فروش اسلحه این دول

به این کشوررا فراهم آورند. آنها مرتب از «حوثی‌ها» در یمن سخن می‌گویند که به جنگ داخلی دست زده و برضد حکومت «قانونی» یمن بی‌باخته‌اند. این تبلیغات رسانه‌های غربی را نباید مبنای داوری و اظهار نظر قرار داد. در یمن کسانی که برای وحدت، حق حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی کشور یمن می‌رزمند فقط حوثی‌ها نیستند. حوثی‌ها فقط بخشی از مردم یمن بوده که مورد حمایت اکثریت قریب باتفاق مردم یمن می‌باشند. جبهه آزادیبخشی که آنها برای رهائی یمن از سلطه عربستان سعودی تاسیس کرده‌اند همه اتباع یمنی - اعم از شیعه چهار امامی تا سنی - را در بر می‌گیرد. سنیان بخش مهمی از این جبهه هستند. غرب، اسرائیل و عربستان سعودی برای کتمان ماهیت سیاست جنایتکارانه خود در یمن مرتب به نفوذ معنوی ناچیز و سربازان نامرئی ارتش ایران و یا پاسداران ایران اشاره کرده و می‌خواهند چنین جلوه دهند که گویا جنگ در یمن جنگ میان شیعیان با سنیان است. طبیعی است که باید با این دروغ‌پردازی مبارزه کرد.

آمریکا تا دیروز مردم یمن و جبهه آزادیبخش آن را تروریست‌های حوثی معرفی می‌کرد و از روزی که تصمیم گرفت در سیاست خودش در مورد جنگ باخته در یمن اظهار نظر کند و مجبور است از جمله با نمایندگان حوثی به مذاکره بپردازد، به یکباره تروریست‌های حوثی به ارتش آزادیبخش ملی بدل شده‌اند که ناجوانمردانه مورد تعرض عربستان سعودی بوده‌اند. پس می‌بینیم مبارزه آمریکا بر ضد تروریسم حرف مفت است زیرا وظیفه تعریف تروریسم را نیز خود آمریکائی‌ها به عهده گرفته‌اند. هر فرد و یا نیرویی که برضد منافع غارتگرانه آمریکا مبارزه کند تروریست است و همه نوکران دست به سینه آنها «خادمان ملل» جا زده می‌شوند. نمونه برخورد به حوثی‌ها بسیار گویاست تا ماهیت ریاکارانه امپریالیسم آمریکا شناخته شود.

توافقات راهبردی آمریکا و عربستان سعودی بسیار عمیق هستند عربستان سعودی در برابر آمریکا به شرط حمایت آمریکا از حکومت‌اش تقبل کرده است که نفت‌اش را به صورت انحصاری و منحصر به فرد به دلار بفروشد، دلاری که بعد از جنگ جهانی دوم به ارز مورد قبول تجارت جهانی بدل شده است. این دلار در زمان نیکسون به علت خسارت آمریکا در جنگ ویتنام و حجم زیاد آن در بازارهای جهانی با جدائی از پشتوانه طلا بدون پشتوانه شد و این پشتیبانی ارزی عربستان سعودی که همه ممالک را مجبور می‌کند برای تامین سوخت خویش از بازار آزاد دلار تهیه کنند، یک فرصت طلایی در اختیار آمریکا گذارد تا با استناد به این امتیاز، تا آن جا که می‌تواند پول‌های بی‌حساب و بدون پشتوانه چاپ و توزیع نمایند و دیون خود را به دوش مردم جهان منتقل نموده و به حساب همه مردم جهان سطح زندگی خود را به طور مصنوعی ارتقاء دهد و در آلف و اولوف زندگی کند. البته همین ثروت عظیمی که از غارت جهان و افزایش وام بانکی از «فدرال رزرو» نصیب آمریکا می‌شود درصد بالائی به جیب تعداد انگشت‌شماری از سرمایه‌داران کلان آمریکائی می‌رود.

دلایل دیگری نیز برای ادامه روابط «دوستانه» با عربستان سعودی وجود دارد از آن جمله: عربستان سعودی سودهای خود ناشی از فروش نفت را در بازار بورس‌ها و در صنایع ساختمانی آمریکا به نحو گسترده و به صورت میلیاردی

سرمایه‌گذاری کرده است که این امر از نزدیکی و پیوند آمریکا و عربستان سعودی حکایت دارد که نمی‌شود با اراده این یا آن فرد آن را یک‌شبه درهم کوفت.

دیگر اینکه عربستان بعد از انقلاب ایران به مهم‌ترین متحد آمریکا در کنار اسرائیل در منطقه بدل شده است. آنها خالق قرائت وهابیه‌ست از دین اسلام بوده و مخترع داعش هستند که سراسر منطقه تا قفقاز را متشنج کرده و درهم ریخته‌اند. این سیاست تقویت گروه‌های سلفیستی با حمایت غرب و کمک‌های سرشار مالی در اروپا و منطقه، ارتشی از مزدوران و تروریست‌ها ایجاد کرد تا در خدمت توسعه‌طلبی غرب برای مقابله با روسیه و ایران و ممالک مخالف سیاست غرب به کار گرفته شوند. تروریسمی که در غرب آدمکشی می‌کند به دست عربستان سعودی به یاری سازمان‌های جاسوسی غرب برای سرکوب حکومت‌های «نامطلوب» غرب و روسیه و چین ساخته شده‌اند که هزینه‌اش را عربستان سعودی تامین می‌کرده و هنوز نیز می‌کند. تروریست‌های سازمان فرقه رجوی نیز از نان خوران عربستان سعودی هستند که جیره خواران آنها در رادیو اینترنت‌اشال به تشنج در منطقه دامن می‌زنند.

وهابیسم زمین حاصلخیزی برای تروریسم اسلامی در سراسر جهان است که با یاری قدرت مالی عربستان سعودی و همکاری آمریکا از مراکش تا فیلیپین و اندونزی دامن گسترده است و تلاش دارد خود را به آسیای میانه و به مرزهای شمال غربی چین برساند.

در کنار این دلایل نکته دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آن را به شانتاژ و تهدید برای پول‌گیری تشبیه کرد. برای نمونه مناسبات دولتمردان آمریکا با شاهزاده‌های عربستان تا به آن حدی تنگاتنگ است که از آنها می‌خواهند در شرکت‌های ورشکسته آنها سرمایه‌گذاری کرده و یا بدهی‌های آنها را پرداخت کنند. میلیارد‌های عربستان هزینه‌های برباد رفته قدرتمندان سیاسی و اقتصادی آمریکا را که در قمارهای رقابتی از دست داده‌اند برای تامین نفوذ خود در آمریکا و یا امکان بقاءشان پرداخت می‌کنند. عربستان گاو شیرده امپریالیسم آمریکا است. •

دادگاه‌های امپریالیستی دنباله از صفحه ۸

شما، در سال ۲۰۲۱ قانون جنگل بر جهان حاکم است. حق با قویتر است. چرا؟ «کارلا دل‌پوتنه»: جهان همیشه به اراده قدرتمندترین کشورها می‌چرخد. ایجاد نظام عدالت کیفری بین‌المللی تنها به این دلیل امکان پذیر بود که ایالات متحده و روسیه در آنجا حضور داشتند. متأسفانه این اراده سیاسی از بین رفته است.» به سخن دیگر آن اراده‌ای بر نتایج دادگاه‌ها حاکم است که در دنیا از قدرت بیش‌تری برخوردار است و بر این موسسات حاکم است. این کشور امپریالیسم غرب و در راس آنها آمریکاست. آمریکا این دادگاه را به رسمیت نمی‌شناسد و اعلام کرده است تنها محاکماتی را به رسمیت می‌شناسد که منافع آمریکا را تأیید کند. ولی چنانچه در این دادگاه مقامات و یا سربازان آمریکائی متهم شناخته شده و در مقابل دادگاه قرار داده شوند، نیروهای ویژه آمریکا این اتباع آمریکائی را به زور نظامی از زندان‌های کشور هلند آزاد خواهند ساخت. آمریکا حتی نقشه‌های این تجاوز را نیز دارد و سربازانش این «آزادی» را تمرین کرده‌اند. تکرار می‌کنیم

.....ادامه در صفحه ۶

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

دادگاه‌های امپریالیستی دنباله از صفحه ۵

آمریکای «بشردوست» فقط حاضر است مخالفان خود را به دست «عدالت» بسپارد. این نوع عدالت‌خواهی آمریکائی را همه نوکران غربی آمریکا پذیرفته‌اند. دادگاه‌های رسیدگی جهانی در مورد نقض حقوق بشر و یا ملل، در مورد اجرای شکنجه و... در این فضا برگذار می‌شوند. آمریکا حاضر است شکنجه‌گران زندان اوین در زمان جمهوری اسلامی و نه زمان محمد رضا شاه را محاکمه کند، ولی حاضر نیست شکنجه‌گران گوانتانامو، بکرمار و ابوغرب را به عنوان جنایت‌کاران جنگی در مقابل دادگاه ببیند. آمریکا از همه جنایات جنگی خودش و اسرائیل در سراسر جهان با قلدری حمایت می‌کند، ولی خواهان اجرای عدالت در مورد زندانیان سیاسی ایران است؟! این نوع عدالت مضمون عدالت‌خواهی ندارد، ابزاری سیاسی برای تحقق اهداف ننگین تبلیغاتی و تجاوزکارانه امپریالیسم نه برضد جمهوری اسلامی، بلکه بر ضد منافع و مصالح ایران و همه ممالک جهان در آینده است. «مجله «اشپیگل» در کتاب خاطرات خود می‌نویسد که به دلیل تمرکز بر مرتکبان صرب مورد انتقاد قرار گرفته‌اید.

«کارلا دل پونته»: البته، زیرا صرب‌ها جنایات بیش‌تری از کروات‌ها یا کوزوو‌ها مرتکب شده‌اند.

«اشپیگل»: واقعا اینطور است؟

«کارلا دل پونته»: آنچه واقعیت دارد این است که جامعه بین‌المللی، ناتو، شواهد جنایات صرب‌ها را در اختیار داشت و آنها اسناد را در اختیار ما قرار دادند، که موجب تسریع کار شد. اما آنچه واقعیت دارد این است که ایالات متحده نمی‌خواهد ما به دلایل سیاسی، جنایات جنگی در کوزوو را بررسی کنیم. ما برای تحقیق درباره شبه نظامیان «اوچکا» (UÇK) در کوزوو به سختی تلاش کردیم زیرا ایالات متحده ترمز ما را گرفت.

این سخنان خانم «کارلا دل پونته» نیز بخشا درست است. در واقع ایشان آلت دست ناتو بوده‌اند. اسنادی که جمع‌آوری شده و توسط ناتو در اختیار ایشان گذارده شده است، اسناد گزینشی و تنها به میل ناتو جعل، جمع و ساخته شده است. به بمباران بلغراد توسط ناتو و یا مردم کوزوو برای اینکه به فرار آنها منجر گشته و زمینه تبلیغاتی برای ناتو فراهم کند، اساسا اشاره نمی‌شود. این خانم به اسناد دروغی که دولت آلمان ساخته بود و در برنامه تلویزیون کانال یک برنامه «مونیتور» پخش شد و به بی‌آبرویی «رودلف شارپینگ» وزیر وقت جنگ آلمان منجر شد، اشاره‌ای نمی‌کند. تنها اسنادی اعتبار دارند که ناتو در اختیار آنها بگذارد و اگر ناتو از دادن چنین اسنادی خودداری کند، آنها از پیگیری جنایت جنگی خودداری خواهند کرد. حتی یک قاتل عادی را هم بر این اساس در دادگاه‌های صالحه نمی‌شود محاکمه و محکوم کرد. اسناد دزدی شده، مشکوک و ساختگی در دادگاه فاقد اعتبارند. به این ترتیب این ناتو بوده است که مهار محاکمه را در دست داشته است. حال به ادامه مصاحبه توجه کنیم:

«مجله «اشپیگل» آیا سیاست‌مداران آمریکایی دستورات خاصی به شما داده‌اند که درباره کوزوو‌ها تحقیق نکنید؟ «کارلا دل پونته»: خیر، در غیر این صورت می‌توانستم علنی شکایت کنم. اما «مادلین آلبرایت» (Madeleine Albright)، که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، تلفنی به من گفت: کارلا، دست به عصا باش، هوای

«راموش هارادینای» (RamushHaradinaj) را داشته باشید، در غیر این صورت شورش‌هایی در کوزوو رخ خواهد داد.

«اشپیگل»: شما از اعتماد به نفس کافی برخوردار بودید و توجه چندانی به انتظارات رهبران ایالت متحده از خود نداشتید. «کارلا دل پونته»: البته. و آنها نیز می‌دانستند که اگر چیزی به من بگویند، من عکس آن عمل می‌کنم. و در اسانامه آمده بود: دادستان کل مستقل است.

البته این سخنان خانم دادستان کذب محض است. ایشان دقیقا مطابق نظریات ایالات متحده آمریکا انجام وظیفه کرد، زیرا در غیر این صورت از کارش برکنار می‌شد. آن چیز که ایشان نداشت استقلال بود. استقلال یک دادستان در این است که خودش مستقلا بدون فشار خارجی قادر به تحقیق و پژوهش باشد و نه این که سر به زیر انداخته و به اوامر آمریکا و «اسنادی» که ناتو برایش تهیه می‌کنند گوش فرا دهد. حال ادامه می‌دهیم: «مجله «اشپیگل» شما همیشه تحت فشار سیاسی بودید. در یوگسلاوی شکایت کردید که اجازه تحقیق درباره ناتو را ندارید. شما اجازه تحقیق درباره توتسی در رواندا را هم نداشتید. «کارلا دل پونته»: نظام قضایی بین‌المللی تنها در صورت وجود اراده سیاسی می‌تواند عمل کند. اگر اراده سیاسی وجود ندارد، کارهای ناچیزی می‌توانید انجام دهید. ولی خانم دادستان که امکان تحقیق در مورد صحت اسناد و دروغ‌های ناتو را نداشته و فاقد اختیارات و حقوقی بوده است که در مورد نقش جنایت‌کارانه فرانسه و هلند در ارتکاب جنایات رواندا را بررسی کند، آتوقت تحت چه عنوان حق صدور حکم در مورد متهم را برای خویش قایل است. همه دادگاه‌های امپریالیستی در تمام جهان همین سیاست عوامفریبانه را اجرا می‌کنند.

در این باره ما بازهم می‌خوانیم:

«مجله «اشپیگل» آیا عدالت بین‌المللی همیشه عدالت قدرتمندان است؟ «کارلا دل پونته»: متأسفانه در حال حاضر چنین است، آری. این یک گام بزرگ برای ایجاد دیوان کیفری بین‌المللی بود. اما این به تنهایی کافی نیست. شما همچنین به افرادی نیاز دارید که با اطمینان آن را نمایندگی کنند. «کارلا دل پونته»: بسیار مهم‌تر است که مثلاً دادستان ارشد در لاهه، بشار اسد، دیکتاتور سوریه را به دادگاه برساند. اگر حکم بازداشت بین‌المللی برای اسد وجود داشت، او نمی‌توانست کشور را ترک کند. در مورد میلوسویچ هم همین‌طور بود. و یک کمیسیون تحقیق سازمان ملل برای سوریه وجود داشت. اگر من هنوز دادستان کل لاهه بودم، فوراً شواهدی وجود داشت که نشان می‌داد در این کمیسیون علیه اسد جمع‌آوری شده است. شما باید به عنوان رئیس دادستان فعال باشید، در غیر این صورت هیچ اتفاقی نمی‌افتد. «اشپیگل»: شما بخشی از این کمیسیون بودید. یک سوال بحث‌برانگیز این بود که چه کسی از گاز سمی در سوریه استفاده کرده است. «کارلا دل پونته»: کمیسیون نمی‌خواست علنی شود که شورشیان نیز از گاز سمی استفاده کرده‌اند. شواهد روشن بود. «اشپیگل»: سپس شما به تنهایی به میدان افکار عمومی رفتید. آیا این اشتباه بود؟ «کارلا دل پونته»: خیر این لازم بود. این کمیسیون یک رویداد ساختگی بود...

خوانندگان می‌بینند که اپوزیسیون سوریه از گاز سمی استفاد کرده است و دادگاه کیفری لاهه به خاطر تجاوز

غرب به سوریه و پرورنده سازی تقلبی در مورد آقای بشار اسد رئیس جمهور قانونی و مشروع این کشور نخواسته است آبروی داعش در سوریه برود. آنها جنایات داعش را سرپوش گذاشته‌اند و اگر امروز به آن اشاره می‌شود برای آن است که داعش شکست خورده، مصرفش در سوریه به پایان رسیده و اسناد جنایاتش در اختیار سوریه، روسیه و ایران است و خبر انتشار آن و دست داشتن غرب در این جنایات فراوان بوده و یک مسئله زمانی است. طبیعتا این پرسش مطرح می‌شود که چه کسی این گازهای سمی را در اختیار گروه تروریستی داعش قرار داده است؟ داعش که کارخانه تولید گازهای شیمیایی را نداشته است. نه نمونه یوگسلاوی و نه نمونه سوریه کافی نیست، حال به یک نمونه‌های دیگر توجه کنید: نمونه سوئد، عنوان مقاله‌ای است که در روزنامه «ژود دویچه ساینونگ» شماره ۱۱ اوت ۲۰۲۱ در آلمان منتشر شده است و به دادگاه آقای حمید نوری و اتهامات وی اشاره می‌کند. این نشریه می‌نویسد که اگر همه کشورهای اروپائی مانند سوئد رفتار می‌کردند، اکنون باید شاهزاده عربستان سعودی که آمر جنایات جنگی ضد بشری در یمن است و مالک قصری در فرانسه می‌باشد و هر تابستان در آن استراحت می‌کند و یا پادشاه تایلند که در شهر ساحلی «اشترانبرگ» (Starnberg) مونیخ ساکن است و در کشورش دگراندیشان را سرکوب و شکنجه کرده به زندان می‌افکند و در بعضی مواقع نیز در شهر توریستی «گارمیش» (Garmisch) در جنوب ایالت باواریا در هتل «گرانند هتل زونن‌بیشل» (Grand Hotel Sonnenbichl) به سر می‌برد باید به زندان می‌افتادند. پاره‌ای از بزرگان ایرانی برای معاینه پزشکی به شهر هانور می‌آیند و مهمتر بیمارستان «رشت در ایزار» (rechts der Isar) در مونیخ است که به نام بیمارستان خودکامگان اشتهار یافته است. آری اروپا هر جا پول توزیع می‌شود قرش قرمز پهن می‌کند. این نشریه از همه ممالک اروپائی می‌خواهد مانند سوئد رفتار کنند.

البته این حرف‌های مفت برای فریب خوانندگان این نشریه و بخشی از سیاست رسانه‌ای شستشوی مغزی در آلمان است. زیرا در سوئد نیز بطور گزینشی به خودکامگان و جنایتکاران برخورد می‌شود و دادگاه‌هایش با نیت سیاسی و نه صمیمیت در اجرای عدالت انجام وظیفه می‌کنند.

سوئد خود یکی از اشغالگران افغانستان بوده و در آنجا به جنایات جنگی دست زده است و میلیارد‌ها دلار به این خودکامگان بری انجام جنایات جنگی اسلحه می‌فروشد.

آفتون بلادت نشریه سوئدی مقاله‌ای به قلم دونالد بوستروم در ۱۷ آوریل ۲۰۰۹ به چاپ رسانید که در آن برملا نمود نظامیان اسرائیل اعضای بدن اجساد زندانیان فلسطینی را سرقت کرده‌اند. این موضوع شکافی بین دولت‌های سوئد و اسرائیل انداخت و منجر به این شد تا دولت اسرائیل در دسامبر ۲۰۰۹ اقرار کند که در دهه ۱۹۹۰، اعضای بدن افراد بدون اجازه خانواده‌هایشان، در مرکز پزشک‌قانونی ابوکبیر، از اجساد فلسطینی ربوده شده است. آنها به این دروغ اضافه کردند که حتی از اعضاء بدن سربازان کشته شده اسرائیلی نیز استفاده اندامی شده است تا برهولناکی فاجعه پرده استتار بکشند.

به گزارش مطبوعات دیگر ادامه در صفحه ۷

قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا در افغانستان در هم شکست

دادگاه‌های امپریالیستی دنباله از صفحه ۶

در آن تاریخ، روزنامه سوئدی آفتون بلادت که پرتیراژترین روزنامه این کشور بشمار می‌رود با انتشار مقاله‌ای پرده از راز بزرگی برداشت و اعلام کرد که سربازان اسرائیلی بسیاری از فلسطینیان را به قصد قاچاق اعضای بدن آنان کشته‌اند و این کشتن به صورت عمد برای تجارت اعضاء بدن آنها بوده است.

این روزنامه سوئدی در مقاله‌ای با عنوان «آنان اعضای بدن فرزندان ما را می‌ربایند» نوشته است: اسرائیلی‌ها جوانان فلسطینی را در کرانه غربی و نوار غزه می‌ربایند و بعد از کشتن و برداشتن اعضاء بدنشان، اجساد آنان را به خانواده‌هایشان تحویل می‌دادند.

این مقاله همچنین این موضوع را به کشف سندیکای جنایتکار قاچاق اعضای بدن ربط می‌دهد که به تازگی در نیوجرسی آمریکا کشف شد و در ارتباط با پرونده آن چندین خاخام یهودی بازداشت شدند.

این افشاءگری که مانند بمب در جهان ترکید منجر به مناقشه میان سوئد و اسرائیل گردید که فوراً بر روی آن سروش گزارده شد و هیچ مقام اسرائیلی تا به امروز توسط دادگاه‌های سوئدی به خاطر این جنایت تکان‌دهنده ضدبشری محاکمه نشده‌اند.

اولاف پالمه نخست وزیر مرفی سوئد که مخالف رژیم‌های ارتجاعی در آفریقای جنوبی، اسپانیای فرانکو و... بود و برای نزدیکی با شوروی و حفظ صلح در دروان جنگ سرد مبارزه می‌کرد، موی دماغ سازمان‌های جاسوسی آمریکا و سوئد بود و به دست آنها به قتل رسید. بعد از آن دادستان سوئد فعال شد تا با نقشه از قبل تعیین شده ترور شخصیت محبوبی مانند اولاف پالمه را لاپوشانی کند. نخست یک کرد ترکیه با اتهام عضویت در سازمان تروریستی پ.کا.کا را به عنوان قاتل دستگیر کردند و بعداً یک سوئدی را و بعد از گذشت ۳۴ سال دادستانی سوئد نتیجه تحقیقات جنایی خود را در یک کنفرانس مطبوعاتی به ترتیب این اعلام کرد.

«قاتل» آقای پالمه فردی به نام «اتیگ انگستروم» معرفی شد که به گفته مقامات سوئد، در سال ۲۰۰۰ خودکشی کرد. دادستانی سوئد این پرونده را که برای سال‌ها، بسیاری را به خود مشغول کرده بود، سرانجام بعد از خودکشی آقای «اتیگ انگستروم» مختومه اعلام کرده است. و به این ترتیب دادستان سوئد بر روی ترور اولاف پالمه پرده کشید و پرونده ترور وی را مختومه اعلام کرد، در حالیکه اسناد منتشر شده بعد از فروپاشی شوروی دال بر این است که سازمان سیا این اقدام را انجام داده بود. در این جا نیز پای دادگاه عدالت‌خواه سوئد می‌لنگد و فقط بر اساس منافع امپریالیسم سوئد اقدام می‌کند. اشاره به دادگاه آقای جولیان آسانژ که هنوز تر و تازه است شاید ماهیت دادگاه‌های سیاسی و گزینشی ممالک امپریالیستی را بهتر نشان دهد. دانشنامه ویکی‌پدیا را که انحصارات رسانه‌ای می‌گردانند و کسی نمی‌تواند آنها را به همدستی با نیروهای دموکرات و

مرفی محکوم کند در مورد معرفی آقای جولیان آسانژ چنین نوشته است:

«جولین پاول آسانژ (Julian Paul Assange) متولد ۳ ژوئیه ۱۹۷۱ روزنامه‌نگار، برنامه‌نویس رایانه، کنشگر اینترنت و از بنیان‌گذاران وبگاه ویکی‌لیکس و سردبیر استرالیایی آن است. هدف ویکی‌لیکس به عنوان یک رسانه اینترنتی افشاگر برای اخبار سیاسی و اجتماعی، ایجاد شفافیت در عملکرد دولت‌ها است. آسانژ در جوانی یک هکر رایانه بود. او در کشورهای زیادی زیسته و در بسیاری از مناطق دنیا درباره آزادی بیان، سانسور و روزنامه‌نگاری پژوهش و سخنرانی کرده‌است.

ویکی‌لیکس مطالبی درباره کشتارهای غیرقانونی در کنیا، دفع زباله‌های سمی در ساحل عاج، کتاب‌های راهنمای کلیسای ساینولوژی (کلیسای علم‌شناسی)، وضعیت اسیران ارتش آمریکا در بازداشتگاه گوانتانامو و عملکرد بانک‌هایی مانند کوپتینگ و جولوس بائر منتشر کرده‌است. در سال ۲۰۱۰ ویکی‌لیکس اسناد جنگ عراق از جمله ویدیوی کشتار غیرنظامیان در عراق توسط بالگردهای ارتش آمریکا، و افشای جنگ افغانستان را درباره درگیری آمریکا در این جنگ‌ها منتشر کرد که برخی از آن‌ها اسناد محرمانه بوده‌اند. در

۲۸ نوامبر ۲۰۱۰ ویکی‌لیکس و پنج همکار مطبوعاتی اشیگل، نیویورک تایمز، لوموند، گاردین و ال پاپس شروع به انتشار شوندهای غیرقانونی دیپلماتیک آمریکا - افشای اسناد دیپلماتیک آمریکا - کردند. جولین آسانژ برنده و نامزد چندین جایزه، از جمله جایزه رسانه عفو بین‌الملل برای انتشار کشتارهای غیرقانونی در کنیا و برگزیده خوانندگان برای شخصیت سال ۲۰۱۰ مجله تایم بوده‌است. «بی بی سی فارسی در فروردین ۱۳۹۸ برابر ۱۱ آوریل ۲۰۱۹ تحت عنوان «گاه‌شمار اتفاقات مهم ماجرای جولیان آسانژ» چنین نوشت: «اوت ۲۰۱۰، مرداد ۱۳۸۹، مقامات سوئد از صدور حکم دستگیری جولیان آسانژ، مؤسس سایت اینترنتی ویکی‌لیکس به اتهام ارتکاب تجاوز جنسی در این کشور، خبر دادند. آقای آسانژ گفت که این ادعاها بی‌اساس است. دسامبر ۲۰۱۰، آذر ۱۳۸۹ جولیان آسانژ در لندن بازداشت شد و ده روز دادگاهی در لندن حکم داد که با پرداخت ۳۱۵ هزار دلار وثیقه آزاد شود. تصمیم این دادگاه مغایر درخواست دادستان‌هایی بود که برای دومین بار تلاش کردند از آزادی آقای آسانژ جلوگیری کنند. نوامبر ۲۰۱۱، آبان ۱۳۹۰ دادگاه عالی بریتانیا رای استرداد جولیان آسانژ به سوئد را تأیید کرد. ژوئن ۲۰۱۲، خرداد ۱۳۹۱ جولیان آسانژ به سفارت اکوادور در لندن پناه برد و خواهان پناهندگی سیاسی از این کشور شد. اوت ۲۰۱۵، مرداد ۱۳۹۴ دادستانی سوئد اعلام کرد رسیدگی به پرونده تعرض جنسی جولیان آسانژ، را به خاطر اینکه مشمول مرور زمان شده، رها می‌کند. مطابق قانون سوئد بدون بازپرسی از متهم نمی‌توان اتهامات را به طور رسمی پیگیری کرد. آسانژ با یک اتهام تجاوز جنسی نیز روبرو شده

که بنا به اعلام دادستانی سوئد این اتهام تجاوز جنسی در اوت ۲۰۲۰ مشمول مرور زمان می‌شود. اکتبر ۲۰۱۵، مهر ۱۳۹۴ پلیس لندن اعلام کرد که مامورانش دیگر در مقابل سفارت اکوادور در لندن نگهداری نخواهند داد. فوریه ۲۰۱۶، بهمن ۱۳۹۴ «کارگروه بازداشت‌های خودسرانه» سازمان ملل با انتشار سندی اعلام کرد به این نتیجه رسیده که آقای آسانژ به شکل خودسرانه بوسیله مقامات بریتانیا و سوئد از حقوق اولیه‌اش محروم شده است. مه ۲۰۱۷، اردیبهشت ۱۳۹۶ سوئد تحقیقات درباره ادعای تجاوز جولیان آسانژ را متوقف کرد.»

حقایق این است که آقای جولیان آسانژ به خاطر افشاءگری در مورد جنایات آمریکا و ممالک امپریالیستی به شدت مورد خشم این کشورها بود. قوه مجریه سوئد و قوه قضائیه این کشور که باید مجری قانون و عدالت باشند، برای آقای آسانژ پرونده سازی نمودند و یکی دو عدد از پرستوهای سازمان امنیت سوئد مدعی شدند که مورد تجاوز آقای جولیان آسانژ قرار گرفته‌اند. برنامه چنین چیده شده بود که پس از محکومیت نمایشی ایشان به سبک جمهوری اسلامی خودمان، وی را برای اجرای حقوق بشر به دادگاه گوانتانامو سیاه‌پرسند تا در آمریکا مورد ضرب و شتم قرار گرفته و اگر نه اعدام حداقل به حبس ابد محکوم شود. آقای آسانژ باید به عنوان «زهر چشم» و سرمشق برای همه افشاءگران اسرار آمریکا قربانی می‌شد. وی باید جور «ادوارد جوزف اسنودن» (Edward Joseph Snowden) را که کارمند سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و پیمانکار سابق آژانس امنیت ملی بود و به روسیه فرار کرد، نیز می‌کشید. حتی مسئولان سازمان ملل متحد نیز از آزار جولیان آسانژ صحبت می‌کنند و بسیاری از مطبوعات «دنیای آزاد» در مورد دستگیری و اتهامات بی‌پایه به همکارشان سکوت اختیار کرده‌اند. تنها مقاومت نیروهای مرفی در جهان مانع از آن شد که دولت انگلیس وی را به دولت سوئد تحویل دهد تا دادگاه‌های سوئد سر وی را با همدستی آمریکا به زیر آب کنند. دادگاه‌های سوئد از این شایستگی برخوردار نیستند که به توان به آنها نشان بی‌طرفی و حمایت از حقوق بشر را داد. این دادگاه‌ها گزینشی می‌باشند و فقط می‌توانند به امر مبارزه مردم ما صدمه زنند. آنها ثابت می‌کنند که آلت دست محافل پشت‌پرده جهانی هستند. همان محافلی که یک روز با همین بازی‌گران مشکوک، تریبونال لندن را سرهم بندی کردند و امروز به دادگاه سوئد رسیده‌اند و دادگاه بعدی آنها حتما در حجاز و یا تیرانا برگزار می‌شود. این سبک مبارزه با جمهوری سرمایه‌داری اسلامی هرگز موجب افشاء و تضعیف این جمهوری نمی‌شود و مردم ایران می‌فهمند که این ترفندهای بازی‌گران پشت پرده در خدمت تحریم ایران، تجزیه ایران و تقویت گروه‌های تروریستی نظیر فرقه رجوی و داعش در ایران است.

ادامه دارد....



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۸۲ شهریور ۱۴۰۰

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه خاورمیانه را ترک کند!

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No. 259 October 2021

آمریکا در پی نجات عربستان سعودی از گرداب (پایانی)

فروش سرسام آور تسلیحات نظامی

کشور عربستان سعودی در دشمنی با ایران و دخالت در امور داخلی تمامی کشورهای منطقه از قطر گرفته تا بحرین، امارات متحده عربی، پاکستان، یمن، کویت، فلسطین، عراق، سوریه، لبنان، ترکیه، سودان، سومالی و... با هدف تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای و به عنوان ژاندارم آمریکا و با توانایی مالی - به روایتی خریول - به یکی از خریداران تسلیحات ممالک غربی بدل شده است. آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان از فروشندگان اصلی تسلیحات نظامی به عربستان سعودی به شمار می‌آیند و بر این مبنا نیز جهت «بشردوستی» خویش را بر اساس منافع خود تغییر می‌دهند و تمایل دارند تشنج در منطقه و آدم‌کشی عربستان سعودی ادامه پیدا کند. بهانه آنها برای توجیه این کار که مرتب توسط رسانه‌های گروهی متقلب خود بدان دامن می‌زنند، «خطر ایران» و «خطر شیعه» القاء می‌گردد تا جیب شرکت‌های اسلحه‌سازی در این ممالک که بوی خون از آنها به مشام می‌رسد، با دلارهای نفتی پر شود جالب این است که این کشور عقب‌مانده‌ترین کشور منطقه از نظر پیشرفت فنی، فرهنگی، ایدئولوژیک، علمی و... و دشمنی با حقوق زنان است. تسلیحات مدرنی که به این کشور صادر می‌شود تنها باید با کارشناسان خارجی آماده استفاده شوند. عربستان سعودی با کارمندان بومی خود به علت سطح نازل دانش علمی و کارشناسی قادر نیست از این ... ادامه در صفحه ۴

دادگاه‌های امپریالیستی برای تحقق عدالت نیستند، ابزاری در جهت توسعه نیات شوم آنها هستند (۱)

تردید در مورد ماهیت عدالت‌خواهانه دادگاه بین‌المللی کیفری لاهه، بعد از تجاوز و تجزیه یوگسلاوی و اسارت «اسلویدان میلوسویچ» (Slobodan Milošević) رئیس جمهور یوگسلاوی آغاز شد. زیرا وی را که از استقلال کشورش دفاع می‌کرد و علیرغم فشار ناتو حاضر به امضاء قرارداد استعماری «رامبویه» (Rabouillet) برای تجزیه یوگسلاوی نشده بود با برگزاری دادگاهی نمایشی در لاهه و سرانجام قتل وی در زندان، مجازات کردند.

البته این تردید در مورد همه دادگاه‌هایی که از طرف نیروهای استعماری و غارتگر جهان برگزار می‌شود نیز وجود داشت و دارد. این دادگاه‌ها هرگز برای اجرای عدالت و تحقق حقوق بشر نیستند، بلکه ابزاری هستند استعماری در دست امپریالیست‌ها تا در عرصه حقوقی و دیپلماتیک سیاست‌های جنگی و نظامی خویش را به این نحو تدارک دیده و به اجرا درآورند. اگر جنگ ادامه سیاست به زبان دیگری است این عرصه‌های مبارزه حقوقی و دیپلماتیک نیز ادامه جنگ و تحریک برای اسارت ملت‌ها به زبان عوامفریبانه و توجیه‌گرانه است. این دادگاه‌ها باید زمینه‌های جنگ، تجاوز، بی‌عدالتی، بی‌حقوقی، نقض عریان حقوق بشر و حقوق ملل را فراهم آورند. آنها به حقوق نقض شده تعدادی قلیل تکیه می‌کنند تا خلقی را نابود نمایند. امپریالیست‌ها و به ویژه آمریکا برای توجیه اقدامات خود به دادگاه نورنبرگ که به جنایات نازی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم توسط یک دادستان آمریکائی رسیدگی کرد، اشاره می‌کنند.

در این دادگاه برای نخستین بار جنایات انجام شده در جنگ دسته‌بندی شد و ساختار این دادگاه در این دادرسی‌ها، بعدها به وسیله سازمان ملل برای دادرسی جنایت‌های جنگی، جنایت علیه بشریت و تجاوز نظامی الگو قرار گرفت و پایه‌ای برای تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی لاهه شد. کیفرخواست‌های دادگاه نورنبرگ که بر ضد سران نازی بود، برای نخستین بار در حقوق بین‌الملل، «نسل‌کشی» و «نابود کردن گروه‌های نژادی و ملی، و اعمال آن علیه غیرنظامیان شماری از مناطق اشغالی، برای نابود کردن نژادها و گروه‌های مشخصی از مردم و گروه‌های ملی، نژادی، یا دینی، به ویژه یهودیان، لهستانی‌ها، کولی‌ها و دیگران» را در برمی‌گرفت. نازی‌ها به جرم جنایات جنگی مجازات شدند. ولی در همان زمان بخشی از سران نازی که به جنایات جنگی دست زده بودند و یا در این جنایات شرکت داشتند چون حاضر به همکاری با آمریکائی‌ها در ادامه سیاست‌های جنایتکارانه خود گشتند، از مجازات مصون ماندند و شمشیر و ترازوی عدالت‌خواهی دادگاه نورنبرگ در مورد آنها عمل نکرد و دادستان آمریکائی نیز چشم خویش را بزرگوارانه بر این بی‌عدالتی بست. از جمله دکتر «هیالمار شاخت» (Hjalmar Schacht)، رئیس بانک مرکزی آلمان که مورد عنایت بریتانیا بود و یا «ورنر فن براون» پدر موشکی آلمان که هواپیماهایش مردم بی‌دفاع لندن را به قتل می‌رسانید، در زمره آنها بودند. ننگین‌تر همکاری آمریکا با جنایت‌کاران ژاپنی از جمله توفاق با «شیرو ایشی» (Shirō Ishii) فرمانده واحد جنگی بدنام ۷۳۱ بود که تحقیقات سلاح‌های بیولوژیک را بر روی قربانیان زنده انسانی انجام می‌داد و مسئول پژوهش‌های بیولوژیک و میکروبی ژاپن در زمان جنگ جهانی دوم بود. این «دانشمند» که هزاران نفر اسیر جنگی را با آزمایش‌های خویش در جنگ و در آزمایشگاه‌ها به قتل رسانده بود، مورد توجه امپریالیسم پیروزمند آمریکا قرار داشت. آمریکا وی و همکارانش را با رضایت آنها برای همکاری با آمریکا، مخفیانه و در سطح سازمان اطلاعات و امنیت از مجازات مصون داشت و به آمریکا برد. آنها هرگز به عنوان جنایت‌کاران جنگی مجازات نشدند. از آن پس، گزارش‌ها و روایات مربوط به این جنایات را در غرب، نادیده انگاشتند و آن را تبلیغات کمونیست‌ها جلوه دادند.

در این زمینه می‌توان فراوان به فاکت‌ها اشاره کرد تا ماهیت این دادگاه‌ها که صرفاً نقش سیاسی و مصلحتی بازی می‌کنند بیش‌تر روشن شود. نام خانم «کارلا دل پونته» (Carla Del Ponte) را که دادستان دادگاه کیفری بین‌المللی لاهه در رسیدگی به «جنایات جنگی» آقای «اسلویدان میلوسویچ» بود حتما شنیده‌اید و می‌دانید که ایشان با چه حرارتی اصرار در محکومیت متهم داشت. وی اخیراً در مجله آلمانی «اشپیگل» مورخ ۲۰۲۱/۰۶/۱۱ (شماره ۲۴ DER SPIEGEL) مصاحبه‌ای انجام داده که از بسیاری مطالب مربوط به این دادگاه که در پشت پرده جریان داشته پرده برداشته است. در زمان خودش رسانه‌های گروهی غرب به دروغ جنجالی در مورد اجرای عدالت نسبت به «جنایتکار جنگی» رئیس جمهور سابق یوگسلاوی راه انداخته بودند که گوش فلک را کر می‌کرد.

خانم «کارلا دل پونته»، متولد ۱۹۴۶ در شهر «تسین» (Tessin)، دادستان کشور فدرال سوئیس، و از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷ دادستان اصلی دادگاه کیفری بین‌المللی لاهه بود. او به نمایندگی از سازمان ملل متحد، محاکمات علیه جنایتکاران جنگی یوگسلاوی، از جمله «اسلویدان میلوسویچ» (Slobodan Milošević)، رئیس جمهور سابق یوگسلاوی را بر عهده داشت. تا سال ۲۰۱۷ او عضو کمیسیون سازمان ملل متحد بود که نقض حقوق بشر در سوریه را بررسی می‌کرد.

«مجله «اشپیگل»: خانم «کارلا دل پونته»، بر اساس کتاب خاطرات ... ادامه در صفحه ۵

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg

BIC: PBNKDEFFXXX

Bank Account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

دست امپریالیسم و متحدانش از ایران کوتاه باد!